

بسوی خدا میرویم

باهم بحج میرویم

اثر قلمی :

محمود طایقی
میدیند

از نشریات مسجد هدایت
نیابان اسلامبول

بها : ۳۰ ریال

شرکت چاپخانه مسعودی

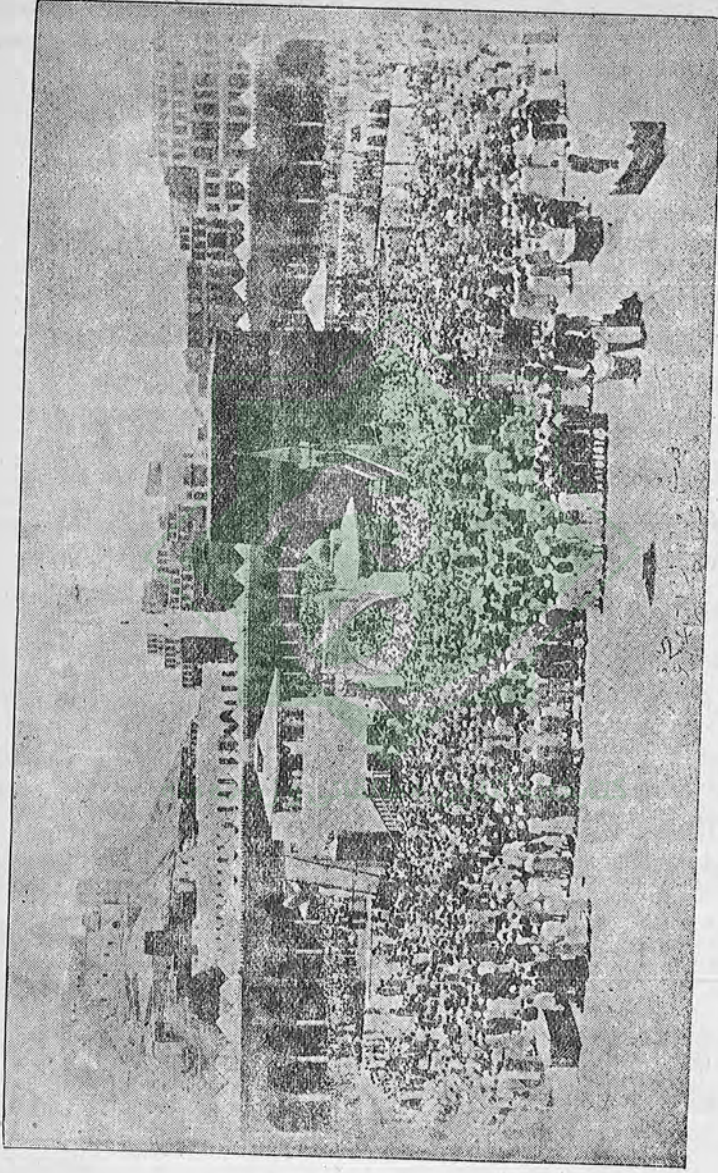
در بقاء را تاب سرحد انسان کشانده است ، و فیلسوف مآبانی سوا سرجهان را روی اصل تنازع قراردادده و بخود خواهانی اجازه داده اند تا هر چه بتوانند قوی و مسلح گردند و ضعیف را خورد و نابود نمایند !!

اینها که نشیب و فراز بیابان را پراز غوغا کرده اند جواب عملی باین فلسفه منتهوس میدهند ، اینها از نوع همین انسانند که همه اختلافات و امتیازات را دور ریخته و شخصیت حقیقی خود را از میان قوای مختلف ، بارز ساخته ، همه یک حقیقت رامی جویند و همه یک سخن می گویند نور ایمان زوایای تاریک دلها را روشن نموده و از زبانها و اعمالشان ساطع شده و محیط تاریک بدبینی و بداندیشی و وحشت را به محیط امنیت و خوشبینی و حسن نیت تبدیل کرده اند : بانک لیبیک ازدل بیابان ، ازدور و نزدیک و فراز و نشیب بگوش میرسد ، اگر وسیله ضبط و انعکاسی بود ، از فضا و کوه و دشت این بیابان صداهای هزارها مردم در قرون متوالی شنیده می شود و فضای جهان را پر می نمود !!

صاحبان این صداهای بدنیای وحشت و نا امنی پشت کرده و رو ب محیط سلم و امنیت می روند ، همه در خود احساس می نمایند که پروردگار جهان بآنها استعداد و قدرت غیر متناهی داده و اگر از لباس عادات و بند شهوات خود را برهانند رو ب مدارج کمال غیر متناهی که همان سمت خداست می روند ؛ لیبیک لیبیک الی دارالسلام ، لیبیک لیبیک ذال معارج ... چند نفر از رقبا این سرود را با انقلاب مخصوصی میخوانند و دیگران جواب میگویند ، هر چه نزدیکتر می شویم بانکه عمیق و انقلاب روح بیشتر میگردد : پیش می رویم : از خود بیخودیم ! اتومبیل در میان پیچ و خم مارا باینطرف و آنطرف میگرداند گاهی رو بهم می غلطاند ، سرهای برهنه بهم می خورد ، کیست جرات اعتراض و بد اخلاقی داشته باشد ، قمقمه چائی را میان استکان ریختم که گلو تر کنم تکان ماشین چائی داغ را روی دست رفیقم ریخت او دستش سوخت و من جگرم !! سوت ممتد ماشین هائی ازدور بگوش رسید و بسرعت نزدیک می شد تمام ماشینها در کنار جاده حریم گرفتند ، عده چیپ و موتور سیکلت عبور کردند ، گفته شد: اینها برای تشریفات ورود آیه الله کاشانی می روند خورسند شدیم .

ز نزدیک مکه محلی است بنام حده میقات احتمالیست ، پیاده شدیم نماز خواندیم احتیاطاً تجدید نیت نموده احرام را باز کرده و بستیم ، چراغهای

شهر مکه نمایان شد اینجا بانك لبیک قطع می شود، باید آرام و با خضوع وارد شد، نزدیک نیم شب است وارد خیابانها و کوچهای مکه شدید خیابانهای بلند و پست و پریبیچ و خم، میان کوه و دره را ماشینها و جمعیت یکرنگ پر کرده بزحمت ماشین خود را مقابل خانه مطوف رساند، انبوه جمعیت و شباهت بیکی دیگر انسان را متحیر و دچار اشتباه می نماید، در میان چراغهای ضعیف کوچها، و شعاع اتومبیلها بزحمت رفقارامی شناسیم نمی شود جمهشان نمود! نماینده مطوف تازه واردها را جمع و ریسه کرد؛ همه را بیک سمت راه انداخت! هوا گرم و همه خسته و بی سرو سامانند، فکر واراده را از دست داده اند، کجامیروید؟ کجامی برید؟ برای غسل میروند غسل لازم نیست! چه غسلی؟ کی کوش میدهد! همه را باحال خستگی مسافتی پیاده بردند تادر بر که، که از آب کثیف کارخانه یخ پر می شود و هزاران نفر میان آن میروند غسل کنند! برای آنکه از هر نفر یکرهال بگیرند! چون از آب بر که خبر داشتیم و در این موقع غسل واجب و مستحبی هم وارد نیست بعضی از رفقارا نگذاشته بروند، در اینوقت واردین باید بکوشند تا طواف وسیع را تمام کنند و منزل تهیه نمایند، تا فردا که هوا گرم است راحت باشند، ولی اینگونه طمع و رزوی مطوف و بی فکری حجاج کم کم قدرت مقاومت را سلب می نماید و خطر پیش می آورد! با بعضی از رفقا برای اتمام عمره بطرف بیت راه افتادیم وارد مسجد الحرام شدیم، کعبه بارو پوش سیاهش بایکدنیا عظمت در وسط قرار دارد و ناظر ملیونها مردمی بوده هست که گرد او میگردند!! در این نیمه شب از درهای اطراف حرم احرام پوشان چون موج رودخانه بسرعت سرازیرند همینکه بحریم کعبه می رسند گرداب متلاطمی تشکیل میدهند و بسمت راست می بیچند، بمحاذات حجر اند کی توقف میکنند دستها برای اشاره بطرف رکن بلند می شود: الله اکبر - حرکت بسرعت شروع می گردد، اللهم الییت یتک، و العبد عبدک، و هذا هو المقام الهازل بک من النار. باید مراقب بود شانه چپ از محاذات خانه منحرف نشود، در سمت حجر اسمعیل که نیم دایره ایرا در سمت شمال دیوار کعبه تشکیل میدهد باید مراقبت بیشتر باشد تا نا کهان بسمت جلو نرود و شانه از محاذات خارج نگردد، هر دوره (شوط) را باید از مبداء معین مقابل حجر شروع نمود و بهمانجا ختم کرد، تعیین علامت و ایستادن روی آن با فشار جمعیت مشکل است، ولی



منظره از نماز است در اطراف کعبه ، چنین مینماید که مواقع خلوت عکس برداشته شده
 کعبه با پیراهن سیاه در وسط مسجد الحرام است ، سمت چپ مقام ابراهیم دیده میشود ، پشت کعبه یکقسمت از ایوانهای
 اطراف مسجد بچشم میآید ، پس از آن دورنمایی است از خانه های مکه در دامنه کوه -

توجه به طواف رسول اکرم (ص) در حال سواری بر شتر ، کار را آسان می نماید ، هفت شوط را تمام کردیم ، خود را از میان گرداب بیرون کشیده بسمت مقام ابراهیم راه افتادیم ، جوان مطوف برای ما جا باز کرد و سنگهای کوچک غیر معدنی را که در خلال سنگهای معدنی قرار گرفته بود بمانشان داد ، تاروی آنها سجده نمائیم ، بعد از نماز برای سعی بین صفا و مروه براه افتادیم ، جوان مطوف دودست خود را به پشت ما گرفته و ما را بسرعت میدواند او عجله دارد که اعمال ما تمام شود و بدسته دیگر برسد ، ولی همین موجب خستگی و ازپا در آمدن حاجیان است باینجهت او را مرخص کردیم و خود براه افتادیم ، در سعی سوم و چهارم من ازپا در آمدم و خود را از میان جمعیت بیرون آورده بمنزل مطوف رساندم ، رفقا پراکنده اند اناث را در محلی ریخته بعضی برای پیدا نمودن منزل در تلاشند ، بعضی مشغول طواف و سعیند منزل را باید اهمیت داد ، محل ناراحت که برای خوابیدن شب و شستشو ، جا و وسیله نداشته باشد خطر جانی دارد و یکی از موجبات ازدست رفتن مزاج و اضطراب قلب همین است ، باینجهت بارفقا قرار گذاشته ایم درانتخاب منزل دقت کنند ، بی خوابی و خستگی ما را گیج و ناتوان کرده به نماینده مطوف گفتم گوشه ایرا بما نشان بده تا چشم برهم گذاریم ، گفت شمارا روی چشم جامیدهم ! کسی را فرستاد گوشه از بام طبقه دوم منزل ایرا که گرم و پراز غبار بود بما نشان داد پاهارا دراز کردیم ، چه نعمتهائی انسان در زندگی دارد که متوجه نیست و چشم دنبال چیزها دیگر است ؟ چون ازدست رفت ارزش آن بچشم می آید ، این گوشه بام از تخت خواب راحت در بارگاه سلطانی برای ما پر ارزشتر بود ، همینکه اندکی بخواب رفتیم ، سرو کله هیولائی پیدا شد و با صدای خشن ما را بیدار کرد ! چه میخواهی ؟ گفت : بمن دستور داده اند شمارا بادونفر اینجا راه بدهم و باشما سه نفرند این بکنفر باید پایین بیاید ! هر چه ما و آن بیچاره التماس کردیم اثری نکرد !

نفس صبح دمید از جا برخواستیم ، رفقایك يك پیداشدند آقای سرهنگ تا نزدیک صبح در جستجوی منزل بود ، بطرف منزلیکه پسندیده بود حرکت کردیم ، کوچه های تنگ و پراز سنگ و زباله را بسمت بالا نفس زنان بیمودیم تا بقله رسیدیم پله های درب خانه را که از سطح کوچه شروع می شد گرفته قریب سی پله بالا رفتیم : خانه ایست چند طبقه چند اطاق نظیف دارد دارای

انبار آب ، ارتفاع آن طور بستکه روی بام آن شهر مکه و بیت و کوهها و دره های اطراف و بیابانهای دور پیداست ، کرایه آن گران است : يك اطاق را کمتر از سیصد ریال نمیدهد ، ولی جائی است مطلوب و برای ما ارزش دارد ، واردین عموماً در همان نزدیکی های مسجد و اطراف آن منزل می نمایند تا بیشتر مشرف شوند باین جهت خانه ها پر از جمعیت و هوا متراکم و آب کمیاب است ، من که آرزو داشتم وضع مکه و مقامات آنرا از نزدیک مشاهده کنم ، از بالای این خانه و کوه مجاور آن که جبل ترکی نام دارد تا اندازه بمقصود میرسم ، اثاث را بمنزل آوردم ، اطاق دارای پنجره ها نیستکه که بسمت شمال و مغرب باز می شود . پس از رفع خستگی و شستشو ، برای اتمام عمره بطرف مسجد الحرام سرازیر شدیم ، چون روز است و خستگی کمتر ، بهتر توانستیم آداب را مراعات نمایم ، دعاهائیکه وارد است از آغاز رسیدن بمسجد و در حال طواف خواندیم گاهی با دسته های طواف کننده هم آهنگ می شدیم ، گاهی ساکت و آرام با جمعیت در حرکت بودیم ، زن و مرد ، سیاه و سفید همه با هم بایک لباس و در یک جهت در حرکتند ، هر دسته بامطوف ، خود ذکر می گویند و لهجه دارند ، نزدیک کن یمانی و حجر الاسود جمعیت فشرده می شود ، در اینجا غوغائی است همه میخواهند خود را بحجر برسانند شرطه ها بالای سکو و اطراف ایستاده حجاج را مثل میجرمین با چوبهای خیزران بشدت می زنند ، کسانیکه مثل ما نه قدرت فشار دارند و نه طاقت چوب خوردن ، از دور متوجه حجر می شوند ، اینجا همه همصدالله اکبر میگویند و رومی شوند ، نماز طواف را نزدیک مقام ابراهیم انجام داده بطرف باب الصقار فتمیم بالای پله های صفا بالا رفتیم نیت کرده الله اکبر گفتیم سعی شروع شد تمام قسمت بین صفا و مروه با بازار و دکان است ، از بعضی قسمت ها ماشین ها عرض راه را بر سعی کنندگان قطع می نمایند ، صدای اتومبیل ها و بوق عربهائیکه عاجزها را سعی میدهد و دعای سعی کنندگان همه درهم پیچیده است ، به یک قسمت مخصوص که میرسند حرکت سریعتر می شود و با وضع هروله پیش می روند مثل کسیکه برای دور کردن و ریختن آلودگی ها ، خود را حرکت میدهد ، یا چون کسیکه از شوق بوجد آمده از خود بینی و خود گیری خود را رهانده و سنگ های وقار موهو مرا بدور می ریزد ، سبک بار مجذوب جهت فوق گردیده ، در حال پرش و جھش است ، یا چون کسیکه میان

افکار مختلف و بیم و هراس است! آیا پذیرفته شده و باحال احرام و طواف بحریم قدس راه یافته؟ یارانده و غیر مقبول است؟ در کنار دیوار خانه و ساحت قدسش متحیر و امیدوار رفت و آمد، می نماید. در نزدیکی حریمش هیجان بیشتر و حرکت سریعتر می گردد:

یا مَن لا یُخِیبُ سائِلُهٗ و لا یُنْفِذُ نائِلُهٗ... اَللّٰهُمَّ اِظْلِمْنِیْ فِی ظِلِّ عَرْشِکَ
یَوْمَ لا ظِلَّ الا لَظِلِّکَ... یَا رَبَّ الْعَرْوِ یا مَن اَمَرَ بِالْعَفْوِ یا مَن هَوَّاهُ و لِی
بِالْعَفْوِ....

سهی هم تمام شد نیت تقصیر نموده قدری از موی روی چیدیم و از احرام بیرون آمدم، ظهر نزدیک است سنگ فرش ها داغ شده، بانک الله اکبر، از مرکز شماع توحید درخواست رشته متصل طواف از هم گسیخت، رشته ها و دوائر نورانی نماز گذاران از نزدیک کعبه و زیر آفتاب تا زیر سقف های اطراف بیت بسته و ناگهان همه صداها خاموش شد، نظم است و عظمت! نظام است و آزادی، چشمها بسمت کعبه، گوشها متوجه بانگ مؤذن و آهنگ تلاوت، دلها بسوی خداست، نقشها در سینه ها حبس، و سرها از جلال موقعت بزیر آمده، آیات سوره فاتحة الكتاب با آهنگ شمرده و محکم بگوشها میرسد، سوره تمام شد، آهنگ یکنواخت، آمین، از کنار خانه تا محیط بیت مثل موج پیش آمد دومر تبه بطرف دیوارهای کعبه برگشت! ناگهان بیش از صد هزار سر، در مقابل عظمت خدا خم شد، پس از لحظه همه در پیشگاهش بخاک افتادند!! نماز تمام شد بطرف خانه برگشتیم، این مشاهدات و انجام عمره و برون آمدن از احرام، ایجاد خوشی و نشاطی نموده از انارهای شیرین و درشت و بی هسته طائف رفقا دانه یکر یال خریده اند. بآبادانه ۲۵ قران؟ خوردن این انار اسراف است! این انار هم غذا است و هم خاصیت دوائی دارد. پول برای چیست؟ یخراچند خریدید؟ کیلومی یکر یال، آه کیلومی ۲۵ قران! یک کیلویخ باد و مرتبه آب خوردن تمام می شود! حالا خوب است ما پول آب نمیدهیم، والا آب راهم دیگر حجاج سطلی یکر یال میخرند! مرحبا به حکومت سعودی، واقعا تابع سنت، و خلیفه خلفای راشدین است! از مهمانهای خدا خوب پذیرائی میکنند! اینها صحبت هائی بود که میان رفقا رد و بدل می شد، بعد از ظهر که قدری هوا ملایم شد دور بین را برداشته به پشت بام رفتیم در این محل بلند، مسجد الحرام و تمام شهر مکه و دره ها و

و کوههای اطراف نمایان است، شهر مکه در وسط دره وزشته کوهپایه‌ای است که در مغرب و مشرق است و شهر در میان این دره از جنوب غربی، طرف شمال می باشد، مسجد الحرام در وسط شهر و در دل وادی قرار گرفته از اطراف سلسله کوهها مانند حصارهایی پشت سرهم، اطراف آنرا احاطه نموده، اجمالا معلوم است که مقامات تاریخی اسلام و مواقف پیامبر اکرم و مسلمانان: مانند کوه ابوقبیس، غار حراء، غار ثور، شعب بنی هاشم، شعب علی، در میان همین کوهها و در دامنه‌های آنست که یادآورین می بینیم ولی موارد و خصوصیات آنرا نمی شناسیم، یکاش می توانستم چندی در این سرزمین بمانم، وسیله و راهنمایی داشتم؟ تا یک یک این موارد تاریخی را از نزدیک زیارت نمایم: آنجا که رسول اکرم در آغاز بعثت ایستاد و مردم را با صدای بلند خواند و دعوت خود را آشکارا ساخت؛ آنخانه‌هایی که مسلمانان نهانی جمع می شدند و آیات قرآن را می شنیدند، خانه خدیجه کجاست؟ خانه ام‌هانی که از آنجا به بیت المقدس و آسمانها معراج نمود کجاست؟ غار حراء که ماههای رجب و شعبان و رمضان را تنها آنجا بسر میبرد و اولین آیات بگوشش رسید در قله و اطراف کدام یک از این کوههاست؟

این محل‌های پر ارزش و تاریخی اسلام که مسلمان هزاران درس توحید و ایمان از آنجاها می گیرد، پیش از زمان تسلط اخوان سعودی بناها و آثاری داشته و کسانی برای راهنمایی و کمک حجج باین مکاها آماده بودند ولی امروز آن آثار را خراب کرده اند، و میگویند رفتن بآنجاها را نیز قدغن نموده اند! پس اگر هم بعد از ایام حج بتوانیم در مکه چندی توقف نمایم دست‌رسی باین آرزوها مشکل است!!

از پشت بام بزیر آمدیم در قسمت غرب و شمال منزل ما، آخرین نقطه ارتفاع این کوه است و در دو سمت این کوه و دامنه‌های آن خانه‌های کوچک سنگی است که دیوارهای کوتاهی دارد و مقابل این خانه‌ها فضاهای کوچکی است که بزها و گوسفندها شب در آنجاها می خوابند و روزها این حیوانات میان کوچها آزاد میگردند، این بزها هم از آیات خلقتند دست و پای بلند، بدنهای لاغر، موهای ظریف و پستانهای بزرگ مانند کیسه زیر شکمشان آویزان و برآز شیر است، کاغذ و کهنه میخورند و بیشتر دوقلو و سه قلو و می‌زایند!! دیدن این بزها دعای ابراهیم خلیل را بیاد می آورد. که هنگام

بناء بیت نکران روزی ساکنین این سرزمین و پاسداوان این خانه بود و میگفت: وارزق اهلله من الثمرات... این بزهای پربرکت گویا از موارد اجابت دعای ابراهیمند!!

این خانه‌های کوچک و ساده نمونه خانه‌های قبل از اسلام و هنگام ظهور اسلام است، خانه‌هاییکه اجداد رسول اکرم (ص) و آنحضرت منزل داشته شبیه بهمین خانه‌ها بوده!

ولی اطراف مسجدالحرام و قسمت‌های مرکزی شهر مکه خانه‌ها چندین طبقه است که از سنگهای الوان ساخته شده و مانند بزجی از میان کوهها سر بر آورده و عموماً از برق و آب بی بهره است!

از منزل بیرون آمدیم چند قدمی که بسمت گردنه رفتیم بخانه‌های ساده که از نمونه‌های سابق است مشرف شدیم، بالای گردنه رسیدیم، کوهها و بناهای آنطرف نمایان است، اهالی این قسمت هم گویا با دیگر اهالی مکه فرق دارند، خلق قناعت و عفت از گفتار و کردارشان نمایان است بحججاج احترام می‌گذارند و اهل توقع نیستند، دور بین بدست ما بود و اطراف را تماشا می‌کردیم، بر فقا می‌گفتم مراقب باشید که مأمورین حکومت متوجه نشوند، مبادا گمان کنند مشغول عکس برداری هستیم یا بعنوان بدعت متعرض شوند! عده از اطفال و جوانها جمع شده‌اند که با دوربین اطراف را تماشا کنند، از هر کدام نام کوهها و مکان‌ها را می‌پرسیم درست نمیدانند، پیر مرد قوی هیکلی رسید از او پرسش کردم، گفت این کوه که ما بالای آن ایستاده‌ایم؛ و در شمال غرب مکه است جبل ترکی نام دارد و مقابل ما طرف جنوب شرق کوه ابوقبیس است، همانجاست که رسول اکرم میان اهل مکه بانک داد: **واصباحا،** صبحگاهان مردم مکه از این اعلام خطر بسوی کوه روانه شدند تا بنگرند چه پیش آمده محمد (ص) را بالای کوه ایستاده دیدند، چون جمع شدند، گفت من را می‌شناسید؟ سابقه من میان شما چگونه بوده؟ همه ویرا ستودند؛ گفت اگر بشما خطری را اعلام می‌کردم از من باور داشتید؟ اینک بدانید من از جانب خدا شمارا بندگانیکه در پیش دارید بیم دهنده‌ام: چنانکه میخواهید میمیرید و چنانکه بیدار می‌شوید برانگیخته خواهید شد:

طرف شمالی مکه دنیااله کوهیکه بالای آن ایستاده‌ایم کوه نسبتاً بلند است که در محل مرتفع و مسطح آن آثار بناء و لوله‌های دو ارا به

توپ دیده میشود ، پیرمرد میخواست کوه حراء یا جبل نور را بمانشان دهد ما متوجه این محل بودیم ، معلوم شد این توپها مقابل قصر سلطنتی است ، آنگاه در شمال این محل ، کوهی را نشان داد که مانند برج مخروطی جدا از سلسله کوههای دیگر قرار گرفته و بر همه کوهها مسلط است ، آن کوه حراء و جبل نور است: در قله آن آثار بناء دیده می شد ، در زمان سابق حجاج برای زیارت این محل می رفتند باینجهت محل آسایش یا قهوه خانه ماندنی بالای آن بوده و راه رفتن بالای آن هم بهتر بوده است ،

کسانیکه با آنجا رفته و مطلع بودند میگفتند فعلا عبور سخت و در میان سنگستانهای درشت و سیاهست ، بالای قله محلی است که زیادی رفت و آمد آنجا آماده و صاف نموده ، در میان سنگها محل جمع شدن آب باران است که زائرین از آن استفاده می نمودند ، چند متر بالاتر از این محل در میان سنگها و سینه قله غار حراء قرار گرفته ، یک نفر بزحمت در میان آن میگنجد ، در ارتفاع این کوه و محل غار کوهها و بیابان تا چشم کار میکند نمایانست و محل مهیب و موحشی است ، با عشق و علاقه میخواستیم بوسیله دوربین و پس و پیش نمودن درجات آن خود را بقله اینکوه نزدیک نمایم دلم میخواست برداشته باشم و بقله آن پرواز کنم و در میان غار که مانند آشیانه عقاب بالای آنکوه قرار گرفته منزل گیرم ! محمد «ص» را می نگرم که سفره نانی برداشته و از دامنه های شرقی مکه (مقابل منزلگاه ما) که شعب ابوطالب و خانه خدیجه است براه افتاده ، ساکت و آرام رازی در دل دارد که هیچکس با آن محرم نیست با نظر دقیق باین کوههای عبوس و سنگهای سیاه مینگرد تا دامنه این کوه میرسد و بطرف قله بالا می رود ، سنگهای صاف و لافزان و سختی راه دروی اثری ندارد ، از وحوش و حشرات نمی هراسد ، تنهایی خاطرش را مضطرب نمی نماید ! از عوغای جمعیت و اضطراب خیالات و اوهام خود را رهانده ، خلق را بامعبودها و آرزوهایشان پشت سر گذارده مانند مرغ ریمیده در آشیانه بلند این کوه منزل گزیده ، از دنیا بچند قرصه نان و چند جرعه آبی که از باران در خلال سنگها جمع شده اکتفا نموده ، این غار مدرسه عالی و معبد بزرگ اوست ، در روز هنگام تابش آفتاب در سایه غار آرام میگردد چشمها را برهم میگردد و بدیوار های غار تکیه میدهد ، براز های قلب و صوت ضمیر خود و آهنگ موزون طبیعت گوش

میدهد ، ناله‌های خلق مظلوم جهان و نعره خودخواهان را می‌شنود ، شعله های آتش و ستون‌های دود را بالای شهرها و مراکز تمدن دنیا می‌نگرد!! چون آفتاب بسمت مغرب برگشت و سایه کوهها و سنگها امتداد یافت از میان غار بیرون می‌آید چشمان سیاهش بهر سمت دور میزند ، کم‌کم در سرتاسر افق ستارگان از زیر پرده نمایان می‌شوند و خاطرش را از دنیا و جواذب آن بالامی‌برند ، خود را در وسط عالم نور و تجلیات آن می‌نگرد افواج ستارگان ریز و درشت بسا رنگهای مختلف و صفوف منظم از افق سر بر می‌آورند ، در مقابل چشم نافذ او سراسر جهان کتاب بزرگی است که صفحات مختلف آنرا سرانگشت قدرت ورق میزند ، بخطوط و حروف آن مانوس است و مقصد و مطالب نویسندگرا از خلال سطور نور میخوانند!!

قلب پاک محمد «ص» ، چون دریای صاف و شفاف است که تمام موجودات و باطن و ظاهر آن آنطور که هست در آن منعکس می‌شود ؛ این شخصیت مستعد قلب و فکر خود را از صداهای خارج و ارتعاش شهوات داخل ضبط نموده ، تا امواج خالص کون و صدای خالق آنرا واضح بشنود ، در این ریاضت و تفکر خالصترین عبادت را انجام میدهد ، چه روح عبادت ، نیت و توجه و خلوص است ؟ کم‌کم صداهائی در خواب و بیداری اذدور و نزدیک بگوشش میرسد ، آهنگ جرسی در میان فضای غار می‌پیچد خطوط نور چون فلق صبح در برابر چشمش می‌آید ، مانند خواننده‌ای که کلمات و حروف و کاغذ و کتاب از مقابل چشمش محو شده روح و فکر و صفات نویسندگرا می‌نگرد و آهنگ صوت او بگوشش میرسد ، در این غار ؛ در مقابل چشم محمد «ص» از پشت پرده نظامات عالم حکمت و صفات و اسماء حق تجلی می‌نماید ، آنگاه سراسر حکمت و قدرت حق در کتاب بزرگ خلقت و کتاب کوچک و جامع انسان ، در پنج جمله و عبارت خلاصه شد ، و بصورت وحی از زبان فرشته علم در فضای روح پاکش منعکس گردید ، و از آنجا در فضای آرام غار پیچید ؛ یا محمد : اقرء - این صوت از هر جهت بگوشش میرسد ؛ و بهر طرف او را متوجه نموده ؛ حال با بهت و اضطراب میگوید : ها اقرء ؟ ها انا بقراء ؟ چه بخوانم منکه درس نخوانده‌ام ؟ باز صوت تکرار می‌شود اقرء باسم ربك الذی خلق ، خلق الانسان من علق ، و اقرء وربك الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم : بخوان بنام پروردگار

خود، آن پروردگاریکه آفرید، صفات او واسمه ربوبیت او در سراسر خلقت ظاهر شده، آن پروردگاری که از پشت پرده عدم و از موجود ناچیز و مضطرب بی انسان را آفرید و وجود او را کتاب دیگر حکمت و قدرت خود قرار داده، کرامت و لطفش پس از خلقت بیشتر شامل حال انسان گردید، فکر او را بوسیله قلم پیش برد و بانسان حقایق و اسرار وجود را تعلیم داد.

در این جملات اسرار خلقت و اهمیت قلم باو گوشزد شد و وظیفه و روش کار و دعوتش بیان گردید، از غار سرازیر شد بدنش می لرزد عرق از پیشانی اش می ریزد خود را بخانه رساند، گفت من را بیوشانید، دثار بر سر کشید و بخت! آهنگ آن کلمات موزون و محکم در گوشش بود که باز همان آهنگ با عبارات دیگر بگوشش رسید: **یا ایها المدثر: قم فاندثر...**

یا ایها المزمل ...

خوانند مزمل نبی را زان سبب	که برون آی از گلیم ای بوالهرب
سرمکش اندر گلیم و رخ مپوش	که جهان جسمیست سرگردان توهوش
در نگر این کاروان رهزده	غول کشتی بان این بحر آمده
هین برون بر ای امام المتقین	این خیال اندیشکان سوی یقین
خیز و دردم تو بصور سیمناک	تا هزاران مرده برخیزد ز خاک

از این قله کوه قیام شروع شد، قیام ایمانی و علمی، قیام فکری و قلمی - عرب قیام کرد، شرق و غرب قیام کرد، موج ایمان و علم پیش رفت غبار شرک و جهل را از روی افکار ملل پراکنده نمود - همه را برپاداشت استعدادهای بکار افتاد - اروپای تاریخ هم روشن شد نور علم دومرتبه از آنجا بدنیا منعکس گردید! شعاعهای ایمان و علم از این کوه بدنای تاریخ تابید! این موج از دل این غار برخاست! حقاً کوه نور است! گرچه ظاهر آن سیاه و عبوس است، چه خوب بود بالای این کوه دستگاه فرستنده بود پیش از آنکه آیات قرآن از رادیوهای کشور های دیگر پخش شود از اینجا پخش می شد و در هر سال روز مبعث که روز قیام و نور باران است، آیات نخستین قرآن از اینجا بگوش دنیا میرسید! اینکوه نخستین برج موجگیر بود و قلب و دستگاه فکری رسول اکرم (ص) از اینجا امواج الهام و صوت فرشتگان را گرفت و بدنیا منعکس نمود.

نزدیک غروب است دل دره ها و دامنه کوهها تاریک شده، اشعه آفتاب

از کناره‌های دور افق و از روی تخت سنگهای سیاه و براق کوهها کم کم دامن زرین خود را جمع میکنند ، چشم بهر سو می گردانم خاطراتی را بر می انگیزد: این خاطرات چشم را در جهت مخصوصی متوقف و پارا از حرکت باز میدارد ، گوشه مسجد الحرام از میان شهر از یکسو به چشم می آید ، سمت مشرق ، شعاب و دره‌ایستکه خانه‌های بنی هاشم ، و شعب ابوطالب یا شعب علی که دو سال مسلمانان در آن حبس بودند و دوروز و سه روز با طفل معصوم و زنان شیرده غذا می رسید در آنجاها بوده ؛ ، غار ثور که جای اختفاء رسول (ص) و محل هجرت و مبداء تحول تاریخ است در میان زنجیره و شکاف کوهها نیست که رشته‌های آن بطرف جنوب غربی مکه ممتد است - در این میان رفقا میگویند هوا تاریک است بر گردیم ، میخواستیم بطرف مسجد الحرام سرازیر شویم ولی با کوچه های پر پیچ و خم و تاریک و گرمی هوا و زیادی سنگلاخ و کثافات مراجعت مشکل است! وارد منزل شدیم فرش و رختخواب و غذا و آب را با هم تقریباً برداشته و به پشت بام بلند منزل خود را رساندیم ، سراسر بیابان و کوهها را دامن ظلمت پوشانده فقط وسط دره مکه نور باران است چون عموم خانه‌های مکه چراغ برق ندارد مسجد الحرام و اطراف آن شب در برتونور بر قها بهتر دیده می شود ، بانك مؤذن از قلب مسجد برخواست ، و در میان این کوه و وادی پیچید ، الله... اکبر ، الله اکبر! با اذانهای فارسی و اردبیلی خیلی فرق دارد لهجه قوی و خالص عربیست بیاد می آورد : نخستین اذان را که از بالای بام این مسجد از حنجره بلال خارج شد: روحیه و مقاومت کفار و بت پرستها و بت تراشها را از میان برد ، این بانك ضربه بود که بر بتها و عقاید باطل آنها وارد شد و در دنیا هر چه این صوت پیشرفت و بهر جا رسید بت هارا واژگون نمود و بت پرستی را درهم شکست ! در اینجا آسمان نزدیک می نماید و ستارگان از هر جا فروزنده ترند ، بنظر میرسد باین نقطه زمین توجه مخصوصی دارند ، در این قسمت زمین ، هم آهنگی خاصی میان آسمانیان و زمینیان است : سیاحان افلاک با لباسهای یک رنگ نور! دامنکشان دسته دسته از کنار افق ظاهر می شوند و برای طواف بگرد مرکز هستی در افق دیگر پنهان میگردند - طواف کنندگان با لباس یک رنگ احرام از گوشه مسجد الحرام ظاهر می شوند در مرکز رمز توحید در گوشه دیگر از چشم پنهان می شوند .. ما ، در بالای

بام، گاه با آسمان می نگریم گاه بزمین، گاهی هم متوجه بحرکات متناقض و بی مرکز مردم دنیا هستیم! دلم میخواهد بیایند: این انعکاس آسمان و جهان بزرگرا در زمین وهم آهنگی موجودات ریز زمین را با آسمان بزرگ بنگرند! آنها که در باره این طواف و سعی گنجند در باره سعی و طواف آسمانیان کیچترند:

نمی پرسى ز سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک ؟
 چه میخواهند از این منزل بریدن؟ چه میخواهند از این ناآرمیدن ؟
 از این گردش بگو مقصودشان چیست در این معبد بگو مقصودشان کیست؟

ماهم روی بمسجد الحرام آورده و تکبیر نماز گفته باطوافکنندگان زمین و آسمان هم آهنگ شدیم، نماز هم صورت دیگر طواف است، که از تکبیرة الحرام شروع می شود و بسلام و تسلیم ختم میگردد؛ ثقل و احتیاجات بدن مارا مثل همیشه بسوی دیگر متوجه ساخت و پرده روی این عالم نورانی کشاند: کته دمکشیده؟ آب قوری جوش آمده؟ آب و یخ باندازه کافی داریم؟ بعد از خوردن سنگینی و خواب است.

خور و خواب و خشم و شهوت غضب است و جهل و ظلمت
 حیوان خنبر ندارد ز مقام آدمیت!!

اذان مسجد الحرام اوتار گوش را بحرکت آورد و به طلوع صبح و تجدید حیات بشارت می داد، از خواب برخاسته با آسمان و زمین و بالا و پائین می نگریم همان وضع وهم آهنگی ادامه دارد ستارگان در مسیر خود، و طوافکنندگان در مدار خودند!! نماز خواندیم آفتاب بالا آمد، برای زیارت و طواف بسوی مسجد الحرام سراژیر شدیم خانهها و قهوه خانهها و کوچهها پراز جمعیت است، این روزها پر جمعیتترین روزهای مکه می باشد، بزحمت از کوچهها میتوان عبور نمود، غوغای حجاج، بوق ماشینها سراسر شهر و خلال کوه و دره را پر کرده، نزدیک درهای مسجد الحرام فشار جمعیت وارد و خارج، عبور را بسیار مشکل نموده، مدتی طول کشید تا وارد مسجد شدیم چهار سمت مسجد ایوان بلند پایه است که بر ستونهای سنگی سفید قرار دارد، وسط فضای باز است، از ایوانها تا نزدیک کعبه و محل طواف راهها سنگ فرش است، و در فاصله میان این راهها باغچه مسانند هائیمست که از ریکهای الوان فرش شده، همینکه قدری آفتاب بالا آمد عبور از این قسمتها با پای برهنه مشکل و تماشائی است: با نوک پنجه، و پاشنه پا و جست خیز باید خود را بدائره طواف رساند، زمین دائره طواف

و نزدیک بیت چون پیوسته پراز جمعیت است زیاد داغ نمی شود ، در گوشه از قسمت سایه ایوان بزحمت جامی پیدا کرده تا قدری استراحت کنیم ، از درهای اطراف مسجد سیل جمعیت سرازیر است ، زن و مرد ، پیرو جوان سیاه براق ، و سفید شفاف : چشمها بسوی کعبه و دستها بطرف آسمان و دلها پراز خشوع و ایمان است ، در میان جمعیت تخته‌های حامل بیمارها که روی دوش و سر حالها حمل می شوند دیده می شود ، بعضی با چهره زرد و اندام لاغر و مایوس از زندگی بالای تخته نشسته اند ، و چشمان کم نور خود را بسوی آسمان و خانه خدا میگردانند ، بعضی خفته و مشرف بموتند ، بعضی یکسره چشم از دنیا و امید بر رحمت خدا بسته ؛ جنازه شان را طواف میدهند ، خواجه‌های حرم باقدهای بلند و عمامه و لباس‌های سفید و گونه‌های پر گوشت چروک دار و بی مو باوقار مخصوصی جاروب ها بدست دارند و مراقب نظافت مسجدند ، کثرت جمعیت اعراب بیابانی و حجاج آفریقایی و جاوه که بی‌اعتنای بنظافتند کار نظافت را مشکل نموده ، اطراف مسجد الحرام هم وسائل آب و طهارت آنطور که باید فراهم نیست !

این چهار دیوار که با سنگهای سیاه بالا آمده ، و قسمت بالای آنرا پرده پوشانده است ، خانه خداست ! خانه ایست که بدست ابراهیم و اسمعیل ساخته شده ، و چهل قرن از تاریخ بناء آن میگذرد ! همه دستگامها و بنیان ها مثل برف در مقابل حوادث تاریخ ذوب شده ، این بناء چون کوه استواری باقیست !

«طالقانی و زمانه ما»

آنروز در میان این دره جز این بناء نبود و سالها گذشت تا آنکه خانه ها ساخته شد و شهری پدید آمد ، چند بار پیش از اسلام و بعد از آن دیوارهای آن خراب و ساخته شده ولی بنیان همان بنیان ابراهیم است ، روزگار ها گذشت تا آثار جاهلیت و شرک این خانه را آلوده ساخت و بتنهائی که صورت او هام بود در اطراف آن و میان بیت نصب شد ، حقیقتی درخشید و او هام را زائل نمود !

سال فتح مکه است ، مکه فتح شده ، محمد (ص) بر شتر قصواء سوار است سر بازان خدا پرست و مؤمنش اطرافش را چون هاله گرفته اند ، صدایید قریش و سران حجاز باشکست و سرافکنندگی پشت سر حرکت میکنند ، رسول خدا هفت بار طواف نمود ، آنگاه کلید را از عثمان بن طلحه گرفت مردم مقابل درب کعبه جمع شده اند ، درب کعبه را که از زمین مرتفع است گشود

و وارد بیت شد ، بت هارا با اشاره جاء الحق وزهق الباطل سرنگون نمود ، صورت هارا پاک کرد ، آمد مقابل درب ایستاد ، اهل مکه همه سرافکنده و هراسنا کند ، تا چه در باره آنها فرمان دهد ؟ فرمود چه انتظار دارید ؟ با فروتنی و عجز گفتند : برادر بزرگوار و برادرزاده بزرگوار مائی ! جز خیر انتظار نداریم ، فرمود همانکه یوسف بیرادش گفت بشمامیکویم : بروید : انتم الطلقاء ، شما آزادید : هراسها از میان رفت چهره ها باز شد ، تبسم بر لبها آشکار گردید : این محمد است که پس از بیست سال زدو خورد بر ما دست یافت ، همرا آزاد کرد !! آنگاه خطبه خواند ، و آیه شریفه : **يا ايها الناس انا خلقناكم ... ان اكرمكم عند الله اتقاكم** ، را تلاوت فرمود ، و گفت افتخارات همه از بین رفت : **لا فخر لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی الا بالثقوی** ، تمام افتخارات و خونها و اموال جاهلیت زیر قدم من !!

ماهم که امروز از نقاط مختلف آمده ایم و همه بکرنک شده ایم بحکم همان محمد (ص) است که آنروز در اینجا این سخنان را گفت !!

متوجه جمعیت انبوه شدم که در میان آفتاب باشور و عشق اطراف خانه میگردند و تضرع می نمایند ! چشمهای واردین و طواف کنندگان بیک نقطه بیشتر متوجه است و اجتماع و شور در آنجا افزون است ، آن نقطه رکنیست که حجرالاسود در آن منصوب است ، این سنگ سیاه که متلاشی شده و شاید پنجاه تکه است و بوسیله فلزات باهم چسبیده شده و در میان قاب نقره در رکن قرار گرفته ، چه اقبال بلندی داشته ! در هر سال هزارها مردم باید یا آنرا ببوسند یا با آن مصافحه نمایند ! از زمان ابراهیم که آنرا نصب نموده ، همین طور مورد احترام و تعظیم است ، قبائل و سران عرب و قریش پس از خرابی بیت و تجدید بناء آن برای نصب این سنگ نزدیک بود که شمشیرها بکشند و خون یکدیگر را بریزند تا افتخار نصب آنرا ببرند؟! عقلاء قوم گفتند : نخستین کسی که وارد بیت شد حکم باشد نخستین وارد محمد (ص) جوان نورس بود ، چون حکمیت از او خواستند عبا از دوش خود برداشت و سنگ را در میان آن نهاد و فرمود نمایندگان قبائل گوشه های عبا را بردارند ! چون نزدیک برکن رسید خود سنگ را از میان عبا برداشت و در محل نصب نمود !! - آیا این ارزش و احترام برای آنست که از بهشت فرود آمده ؟ یا سنگی است که ابراهیم بالای آن ایستاده ،

یا آدم از بهشت در بیابان هند بالای آن فرود آمده؟! یا گوهر درخشانی بوده که دست گناهکاران و آلودگان سیاهش نموده؟ فهم این سخنان مشکل است! نه ابراهیم بر يك سنگ مخصوص ایستاده و نه آدم بر یکی فرود آمده، سنگ درخشان هم فراوان، و آمدن از بهشت چسان است؟! سخن محکم و رأی قاطع همان است که در احادیث صحیح آمده: استلموا الركن فان الله يمينا له في خلقه - همانطور که خانه رمز حق و طواف تنبیر محور حیات است، این سنگ دست راست خدا برای بیعت با حق و وفاء به عهد می باشد، رکن مفصل میان گذشته و آینده زندگی است اینجا برای انسان مادی محل تعهد با خدای بزرگست که باین صورت قرار داده شده، سنگی نصب گردیده که فاقد ارزش مادی و نمونه حق و تعبد مطلق باشد، تاهیچ هوس را بر نینگیزد فقط توجه بخدا بر گردد، و از اینجا محور حیات بگردد و طواف شروع شود - از هوسها و شهوات روگرداندن همان بخدای رو آوردن است - اینما تو ثوابی و جه الله - بسکه هست از همه سو وزمه رو راه بتو

به تو بر گردد اگر راه روی بر گردد
طواف از همین جا شروع می شود، کشش جاذبه شهوات و تصمیم به دفع آن و تقویت جاذبه حق حرکت طواف را ایجاد می نماید، چنانکه دو قدرت جاذبه و دافه مدارات بزرگ را پدید آورده! فرمودند: دست خداست با آن مصافحه نما؛ اگر توانستی بیوس: اگر نتوانستی بآن دست رسان؛ و اگر نتوانستی بسوی آن اشاره نما، و بگو: امانتی ادیتها، و میثاقی تعاهدته ليشهد لی بالموافات ...

ما هم که در سایه ایوان مسجد نشسته و بهزاران طواف کنندگان می نگریم میخواهیم برویم و تجدید عهد با دست خدا نمائیم و در زمره طائفین قرار گیریم، آفتاب سوزان از بالای سرو سنگها و شنبهای داغ از زیر پا تصمیم را سست می نماید و وظیفه را سخت می نمایاند، انسان با هر وظیفه کوچک و بزرگ که روبرو شود چنین مشکلات در سراه خود نمائی مینماید ولی با تصمیم چند قدم که پیش رفت می نگردد که بیشتر نمایش وهم و شیطان بوده! رفقا برخیزید تا تجدید عهد نمائیم و بمنزل بر گردیم:

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم
تقصیرهای رفته بخدایت قضا کنیم
بیمغز بود سر که نهادیم پیش خلق
دیگر فروتنی بدر کبریا کنیم

دار الشفاء توبه نبست است درهنوز
 تادرد معصیت بتدارك دوا كنيم
 روی از خدا بپر چه كنی شرك خالصست
 توحید معض كز همه رو در خدا كنيم
 چند آید اینخیال و رود در سرای دل
 تا کی مقام دوست بدشمن رها كنيم
 چند قدمی كه نزدیک رفتیم بدن با تابش آفتاب خوی گرفت و پاباسنك
 های داغ آشنا شد! خود را به سحر الاسود نزدیک كردیم و در دایره طواف
 در آمدیم، پس از آن بمقام ابراهیم نزدیک شدیم: و انخذوا من مقام ابراهیم
 مصلی - اینجا محلستكه ابراهیم برای خدا قیام كرد، ماهم با قیام نماز
 از آن قائم پیروی می نمائیم - آنگاه از طرف باب الصفا كه راه طرف منزل
 است خارج شدیم، چون خود سر گرم سعی نیستیم وضع عمومی سعی كنندگان
 بیشتر جالب است: در او اهل، محل سعی فضای از هر طرف باز بوده ولی فعلا
 دكانها از دو سمت آنرا تنگ نموده، و از بالا هم بیشتر آن پوشیده شده و این
 از مهمترین خدمات ملك بمكه است از زمان تسلط بر حجاز چنانكه در بالای
 سر پوشیده با آب و تاب تذکر داده شده !!

در این قسمت از اعمال حج تراحم زیادتر است چون پیوسته در دو جهت
 متقابل در رفت و آمدند، در هر حال عموم حجاج متوجهند كه در اعمال مزاحم
 يكدیگر نباشند، ولی از اعراب نجدی و بدوی باید حریص گرفت: دسته جمعی
 با سرعت حرکت میکنند، و هم آهنگ میگویند، رب اغفر: ان لم تغفر،
 من ذا تغفر: خدایا بیامرز، اگر ما را نیامرزی پس چه کسی را می آمرزی!
 در چهره و حرکات همه خشوع ایمان هویدا و زبانها بندگ خدا و طلب
 مغفرت گویاست: ربنا آتنا فی الدنيا حسنة... چون مقابل مناره و علامت
 مخصوص میرسند پاهارا سریعتر برمی دارند و بدنرا سبکتر حرکت میدهند
 تا بعد دیگر برسند؟ خوب محسوس است كه تمام تار و پودیکه از عادات و
 خود پسندنها اشتخاص بخود تنیده اند و خود را در آن گم کرده اند در اینحال
 گسیخته می شود، و آنچه بخود بسته اند در این حرکات در حال جدا شدن
 است، این خانه تكانی خانه دل و درون است تا آنچه از گرد و غبار دنیا و آمال
 و رنگهای آن در داخل نفس وارد شده زائل گردد: گرچه از سر حد هر میقات،
 كلاه و عمامه افتخارات و لباس امتیازات زائل شد، ولی از آنجا كه این شعارها
 و امتیازات متدرجاً ضمیمه فكر شده، شخص در هر حال، در خواب و بیداری،
 در برهنگی و پوشش خود را با آن می نگرد و این عوارض جزء ذات شده است،

آن مرد سیامی و اقتصادی و روحانی در هر حال است و بهر جامیرود امتیازات و علاقه‌ها و بندوبیل‌ها و شمارهاییکه بخود بسته با خود میبرد: آنکس که خود را در لباس و نشان سیاستمداری در آورده و خود را محور اجتماع می‌پندارد، آن افسری که در پاگون و نشان غرق شده: آن تاجری که تجارتخانه و بانک و اعتبارات و ثروت را با شخصیت خود حمل می‌نماید: آن روحانی که بالباس کشاد و حرکات آهسته خود را مظهر کامل دین و نماینده تام الاختیار خدا و انبیاء میدانند! چون لباس و کلاه که نماینده شغل و امتیاز است از او گرفته شد تاحدی بذات خود و حقوق خلق و خالق پی می‌برد و چشمش باز می‌شود ولی چون این عوارض بتدریج ضمیمه باروح گردیده محتاج بتسکانشدند تر است، تا این قالبها خورد شود، و بینی تجبر و تکبر سائیده گردد، قال (ع) السعی مذلة للجبار - عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول ما من بقعة احب الى الله من السعی لانه یندل فیها کل جبار .

در این حریم خانه خدا محسوس است که تکبرها و غرورها می‌ریزد کسانیکه عمری بگوشه کفش و کجی و راستی کلاه خود پیوسته توجه داشتند در خیابان و بازار و در محل انظار چند قدمی ممکن نبود بدوند یا سبکبار بجهند، در اینجا سرازیر نمیشناسند، سرو پای برهنه، ژولیده، غبار آلوده گاه آهسته و باوقار، گاه بسرعت و سبکبار راه میروند و میدوند، حقیقتاً سعی است!! و بدون سعی، عبودیت نیست و بدون عبودیت هیچ تحولی روی نخواهد داد:

سعی نابرده در این راه بجائی نرسی
بسعی ای آهنین دل مدتی باری بکش کآهن
بسعی آئینه گیتی نما و جام جم گردد

کبائر سهمگین سنگیست در ره مانده مردم را
چنین سنگی مگر دایر بسیلاب ندم گردد
گویا اعمال حج و عمره هر يك مقدمه برای دیگر، و آن دیگر مکمل پیشین است، احرام چشم را بحقوق خلق و خالق تا حدی باز می‌نماید و متوجه عهود خدای میسازد: استلام حجر تعهد و تصمیم است: طواف تغییر اراده از خود بخدا و انجام عهود است، نماز در مقام ابراهیم، چون ابراهیم برای قیام بوظائف مییاشد، سعی درهم شکستن و ریختن تمام عوارض و خود

بندیها و سرعت گرفتن در انجام وظائفست :
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در سراچه ترکیب تخته بند تنم !!؟

این شبهه در خاطرها می آید که : نه این نتایج در عموم حجاج محسوس است ! و نه این اسرار مورد توجه ؟! چنانکه اشاره شد اگر این اسرار مورد توجه باشد ، روح تعبد ضعیف می شود ، و آنچه منظور است تعبد است ، از هزارها مؤسسه های علمی و تشکیلات تربیتی و تأسیس بوستانها و زحمات باغچه بان مگر چند مرد علم و هنر و چند گل زیبا بدست می آید؟ ولی همان اندک زیاد و پرارزش است ، خسران آنگاه است که نتیجه صفر باشد؟ این اعمال و مناسک حج کم و بیش هر کس را تغییر میدهد و آثار آن بحسب استعداد نفوس باقی میماند ، آنچه آثار خیر و ایمان و صلاح و تقوی و خداپرستی و خدمت مشاهده می شود ثمرات آنست ، در این میان ممکن است در نفوسی اثر آن ناچیز یا بعکس نتیجه بخشد : و لایزید الظالمین الا خساراً ؛

گر از برج معنی بود سیر او	فرشته فرو مانند از طیر او
اگر مرد لهو است و بازی و لاغ	قویتر شود دیوش اندر دماغ
پریشان شود گل به باد سحر	نه هیزم که نشکافدش جز تبر

قال (ص) ان الحجاج یعود کیوم ولدته امه و یعود مغفوراً له -

با آنکه دست قدرت علم، مواد و عناصر ترکیبات تکوینی را تجزیه نموده و مقدار و آثار هر عنصری را بدست آورده ، از فهم اسرار ترکیب و حیات و آثار آن همی عاجز است ! اسرار و آثار ترکیبات تشریحی مثل تکوینی آنطور که هست در دسترس فکر انسان قرار نگرفته ، هر چه در اسرار این ترکیب اجتماعی حج بیاندیشیم بعمق آن نمی رسیم ! چیست آن نیروئی که این مردم و عناصر مختلف را با هم ترکیب نموده ، و چه آثار و خواصی از این ترکیب ظاهر می شود، این حرکات طواف و سعی تاچه حد روح اجتماع و فرد را برای همیشه پیش می برد ؟! از حوصله فکر و چشم انداز عقل ما بیرون است ، هوا گرم و راه دور و فکر خسته است باید به منزل برگردیم ، از میان چمیت سعی کنندگان بیرون آمدیم و بطرف منزل عرق ریزان میرویم .

عصر است دره مکه را سایه گرفته اندکی هوا ملایم شده ، از آثار

کوه ودشت اسرار آمیز مکه آنچه در دسترس است و می توان بسهولت و از نزدیک مشاهده نمود ، قبرستان تاریخی مکه است که بناهای مختلف اسم برده می شود : قبرستان قریش ، ابیطالب ، بنی هاشم ، المعلاة ؛ بطرف شمال شرقی مکه براه افتادیم ، از کوچه های سراشیب و پر جمعیت گذشتیم تا بنیابانهای مسطح و باز وسط وادی رسیدیم ، در طرف غرب بنیابان ، بمسجیدی رسیدیم که مردم برای نماز و وضوء در آن رفت و آمد داشتند ، ساختمان آن چهار دیوار ساده و سرپوشیده مختصری است که بر ستونهایی قرار گرفته و محلی برای وضو و تطهیر دارد ، فرش آن چندقطعه حصیر است ، این سادگی در تمام مساجد حجاز دیده می شود ، در نزدیکی آن نیز یک مسجد دیگر مانند همین است ، بودن این دو مسجد در نزدیکی مسجد الحرام موجب تعجب است ، برای چه ساخته شده ؟ نام آن بیشتر موجب تعجب شده : مسجد الجن ! یعنی چه ؟ بعد معلوم شد این مسجد و مسجد نزدیک آن که بنام مسجد الرایه است ، برای تذکر دو امر تاریخی است ، مسجد الجن در محلی بنا گردیده که سوره جن در آن نازل شده و مسجد الرایه در موضعی است که پرچم رسول اکرم هنگام فتح مکه در آن نصب شده !! گویا سوره جن در این موضع آنگاه نازل شد که یمبر اکرم از سفر جانگداز طائف برمی گشت : ابی طالب و خدیجه از دنیا چشم پوشیدند عده مسلمانان بحبشه هجرت کردند ، امنیت از رسول (ص) سلب شد ، اندیشید که بسوی طائف برود ، چون مردم باشخصیت و خانواده های شریف و مهمان نوازی در این شهر سراغ داشت که شاید عصبیت آنان کمتر از مکیان خشن و متعصب باشد اگر باو نگروند از راه مهمان نوازی شاید در پناهش گیرند ، شهر طایف در مشرق مکه واقع است ، این شهر مرتفع و سبز مانند : خالیست در چهره سفید و براق جزیره العرب ! بی شباهت نیست بشهر طیس در میان کویر سوژان مشرق ایران ، دارای عمارات ساده ایست که در وسط باغهای سبز قرار گرفته ، مردم آن چون از هوای لطیف و مناظر زیبا و ثمرات طبیعت بهره مندند ، طبعشان ملایم و اخلاقشان نرمتر از دیگر مردم جزیره است ، رسول اکرم بامید کرامت خلقی مردم این شهر بیابانها و بلند و پستی های میان مکه و طائف را باتفاق زید پیمود تا بطائف رسید ، مردمان باشخصیت و مهمان نواز طائف برادران : عبد یالیل و مسعود و حبیب پسران عمرو بن

عمیر ثقفی بودند ، بسوی آنان رفت ، آیات وحی بر آنها تلاوت فرمود و باسلام دعوتشان فرمود هر يك جوابی گفتند : یکی گفت جامه کعبه را بروده یا (دریده) باشم اگر تو پیمبر باشی ! آن برادر دیگر گفت : خدا کسی برای رسالت خود جز تو نیافت !؟ برادر دیگر ملامتر ، گفت : من بتو جوابی نمیگویم ، اگر پیمبری باشی برتر از آنی که بتو سخنی گویم ، اگر ذروغ میگوئی با تو چه سخنی گویم ! در عوض پذیرائی او باش را بر آنحضرت شوراندند ، فریاد می کشیدند : ای ساحر ؛ ای دیوانه : میخواهی در میان ما فتنه برانگیزی و دین ما را دگرگون سازی ، باین اندازه هم نایستادند ، سنگبارانش نمودند از ساقهای پایش خون جاری شد ، سر زید شکست ، بابدن خسته و خاطر فرسوده ؛ از کوچه باغهای طائف بیرون آمد ؛ در کنار دیوار بوستانی نشست ، آن بوستان از آن عتبه و شبیه اشراف زادگان مکه و دشمنان سرسخت دعوت اسلام بود ، آن دو نفر در بوستان ناظر این وضع بودند دل سنگشان بر حال محمد (ص) متأثر شد و عرق خویشاوندیشان بچکید ، بغلام مسیحی نینوائی خود که عداس نام داشت دستور پذیرائی دادند غلام در میان طبق چوبین مقداری خوشه انگور چید و بنزد آنحضرت آورد غلام باهوش در حرکات و چهره گرفته و چشمان درخشان آنحضرت دقت مینمود چون آنحضرت دست بطرف خوشه انگور برد گفت : بسم الله الرحمن الرحيم : این جمله چون برقی در فضای تاریک آن دیار از مقابل چشم غلام گذشت و گفت : این چگونه سخنی بود که از کسی نشنیده ام ؟؟ فرمود : تو از کدام سرزمینی و چه دینی داری : عرض کرد نصرانی و اهل نینوایم ، فرمود از قریه آن مرد صالح یونس بن متی میباشی ؟ ، غلام گفت او را چه می شناسی ؟ فرمود برادر من و مانند من پیمبری بود که قومش آزارش نمودند ! غلام بی اختیار بدست و پای آنحضرت افتاد ، دو برادر از دور باو مینگریستند و میگفتند : غلام را برود ! - از آنجا بیرون آمد در بیابان تاریک میان طائف و مکه بادل خسته و خاطر شکسته باخدای خود مناجات می نمود :

پروردگارا : اضعف و شکستگی خود بسته شدن درهای امید به درگاه تو مینالم ، تو ارحم الراحمین و پناه بی پناهانی ، بارالها : جز بدرگاه عظمت تو بکجا روی آورم ؟ بدشمنی که من را می راند یا بدوستی که بر من روی ترش می نماید ، در تمام این دشواریها از آن اندیشناکم که مورد

بی مهری تو باشم دیگر با کی ندارم ، پناه می برم بنور وجه کریم تو که تاریکی ها از آن روشن شده و کار دنیا و آخرت سامان یافته ، از آنکه غضب تو بر من نازل شود... در بیابان آرام بطن نخله با سوز جگر نماز میخواند و آیات قرآن تلاوت میفرمود و مناجات میکرد، پری یانیکه چون باد صرصر از میان پرده ظلمت عبور مینمودند - آیات قرآن متوقفشان داشت ! گوش دادند مانند امواج الکتریسته آیات را گرفته و بدیگران رسانند : انا سمعنا قرآناً عجیباً یهدی الی الرشید فأهنا به ... در این مکان که بنام مسجدالجن است در زیر شهر خشمگین که پیمبر رحمت را از خود رانده و در بیابانها سرگردانش نموده ، سوره جن نازل شده !!

دوازدهم یکی این مسجد ، مسجدالرایه است ، بیش از دوازده سال از خاطرات مسجدالجن نگذشته بود ، که در چند قدم آنطرف پرچم فتح را می نگرید ، ده هزار مردان دلاور و مجهز بایمان این کوه و دشت را پر کرده اند بانگ تکبیرشان دلهای سخت مکیانرا از جا کنده و برق شمشیرشان چشمه‌ها را ربوده است !! دل دردل اهل مکه باقی نمانده همه هراسناک و شرمسارند هر کس پناه و شفیع می جوید و برای عذر خود لغت و جمله در نظر میگیرد : لاله الا لله وحده وحده ، انجز وعده ، و نصر عبده ، واعز جنده .. ، از کنار این دو مسجد عبور کردیم ، چند قدمی بطرف شمال ، قبرستان بچشم می آید که در دامنه سرایشی قرار گرفته شمال و غرب آنرا کوه محصور نموده طرف شرق جاده و خانه‌هاست تا دامنه کوه ، طرف جنوب متصل بخانه های مکه است اطراف باز آنرا با دیواری محصور نموده اند و درب آنرا گاهی باز مینمایند ، در اوائل نهضت و هابیه رفتن به این مکان ممنوع بوده ، در سالهای اخیر در موسم حج طرف عصر تا موقع غروب و وقت نماز باز است و مأمورین مراقبتند که کسی قبر هارا نبوسد ، چون غروب شد باخشونت همرا بیرون می کنند : قبور محل تذکر و تنبه و مرکز اتصال گذشته و حال و موت و حیات است ، اجساد در قبر خفته گه محل توجه ارواحند ظاهر را بیاطن و دنیا را باخترت ربط میدهند ، باین جهت زیارت قبور و طلب مغفرت نه تنها منع نشده است ، بلکه بآن تأکید شده و جزء مستحبات میباشد ، پیغمبر اکرم بعد از آنکه جمعی از مسلمانان در بقیع دفن شدند بقبرستان بقیع و بر سر قبر عثمان بن مظعون می آمد و طلب مغفرت می نمود و با آنان سخن میگفت ، این قبرستان کهن ، از زمان جاهلیت

تاریک عرب تافجر و طلوع اسلام را از مقابل چشم می گذرانند ، مردمانی در این دامنه در زیر توده های خاک خفته اند ! که دچار تاریکی دیجور بت پرستی و عصبیت ها و جنسکها و نخوت های جاهلیت بودند چند روزی در میان گردباد های شهوات و طوفان های جاهلیت بخود پیچیدند و رفتند؛ تا زمان عبدمناف و عبدالمطلب که آثار فجر و طلوع اسلام را در افق تاریک دیدند؛ تا ابیطالب و خدیجه که نور وحی را مشاهده کردند و خود برقی بودند که راه روشن و در آسمت افق غروب کردند :

آنکه آمد در غم آباد جهان چون گردباد

یک دوروزی خاک خورد آخر بخود پیچید و رفت

یاد آنکس خوش که چون برق از گریبان وجود

سر برون آورد و بروضع جهان خندید و رفت

علامت و آثاری برای شناختن قبور باقی نیست علاوه بر آنکه ساختمانها و گنبد های تاریخی را از میان برده اند کاشی های ظریف و سنگهارا نیز درهم شکسته اند که با انضمام قطعه سنگها بعضی از خطوط که آیات قرآن و نام صاحب قبر است خوانده می شود ! می گفتند : این قبر عبدالمطلب آن قبر ابیطالب آن طرف قبر خدیجه است بالای هر قبری خاطراتی برانگیخته می شود : این عبدالمطلب پیر مرد بزرگوار و کریم مکه بود که نواده یتیم خود را در جایگاه مخصوص خود، می نشاند و با آن طفل مانند یک مرد سالخورده رفتار می نمود ، پیمبر اکرم چند سالی از دوره طفولیت را در آغوش و روی دست و شانه عبدالمطلب بسر برد ، این ابوطالب عموی بزرگوار و پدر امیر المؤمنین علمی است که تازنده بود از پیمبر دفاع نمود ! این قبر خدیجه است ! از این نام هر مسلمانی بوی مادر مهربان را استشمام می نماید ، چه مادریکه همه چیز خود را در راه خدا داد تا طفل اسلام بنیه گرفت ! این مادر ، مادر دیگری از خود باقی گذارد که مادر همه امامان و سر آمد زنان جهان است ، خدیجه ام المؤمنین !! هر وقت نام خدیجه بگوش پیمبر میرسد رنگش افروخته و اشک در چشمانش دور میزد ، آه خدیجه !! آنوقت که تنها بودم یاریم نمود ، هر وقت اندوهناک می شدم تسلیم میداد ، هر وقت خسته میشدم تقویم می نمود ، اول را از نبوت را با او در میان نهادم ، زنان مکه ترکش گفتند مردم از وی رو گردانند ، مالش را داد ، آه چه شبها که بایگانه دختر عزیزش گرسنه خوابید و شیر در پستانش خشک بود ، مکه چهره اش را براو ترش نمود ولی او چون افق را روشن و نام خود را بلند و فرزندان مجاهد خود را

در شرق و غرب سرفراز می نگریم، همیشه تسمی بر لب داشت و چهره اش باز بود! چرا این فرزندان خشک و خشن اثر قبر او را از میان بردند؟! از این قبر نور ایمان و نسیم رحمت و مهر مادری بمسلمانان میرسد، اگر میان مسلمانان مردم عوامی هستند که از صاحبان قبور حاجت می طلبند، و بقبور اولیاء نیاز می برند، علت آن نقص در تربیت دینی و بی اطلاعی از تعالیم قرآن و اولیاء اسلام است و بی اطلاعی مسلمانان نتیجه حکومت های خود پرست و جاهل پرور است که مانع رشد مسلمانان می باشند، آثار قبور چه تقصیر دارد؟ اگر از میان بردن آثار قبور برای آنست که در صدر اسلام و عصر نبوی این آثار نبوده، پس از بدعت است و باید از میان برود، بنا بر این بسیاری از مستحذات بعنوان بدعت باید از میان برود! سلطنت قیصری و کسروی، و کاخ نشینی، منابع عمومی مسلمانان را در انحصار در آوردن و از حجاج باج گرفتن و مسلمانان مظلوم را بروز سیاه نشانند و پول های مسلمانان را مثل سیل بچیب بیگانگان ریختن و کالاهای اجنبی را ترویج نمودن... آیا اینها از سنت است؟! تکلیف مسلمانان با این بدعت گذاران چیست؟ همان تکلیف را دارند که مسلمانان با ایمان و غیوری مانند ابانر و عمار و اهالی مصر و عراق نسبت بتخلیفه سوم روا داشتند! با آنکه یک هزارم این بدعت را خلیفه سوم نداشت! نزدیک غروب است چهره سیاه شرطه خشن و جاهل نجدی گرفته شده و از توجه مسلمانان بقبور و تلاوت سوره حمد که بین آنها ایرانی، عراقی، مصری، پاکستانی دیده می شود عصبانی است اگر بیرون نرویم با کمال ادب! چوب و ناسزا نثار ما خواهد کرد.

تقویم های ایران روز شنبه را اول ماه میدانند منتظریم تا در اینجا چگونه خواهد شد؟ ناگاه از طرف حکومت اعلام شد که شب پنجشنبه ماه دیده شده، و ثابت شده است که روز پنجشنبه اول ماه است: این خبر میان حجاج ایرانی هیچانی ایجاد نموده، اختلاف آنهم دوروز، چه باید کرد؟ گفتگو میان عموم حجاج در باره تکلیف حج است، آنها باهل علم مراجعه مینمایند اهل علم چه جواب بگویند؟

در این بین شنیده شد آیت الله کاشانی وارد مکه شده اند جمعی ساده لوح از این جهت خوشحال و امیدوارند که ایشان میتوانند اختلاف را حل نمایند، یا حکومت را از رأییکه داده منصرف سازند یا حجاج را برای تکرار عمل آزاد گذارند!!

برای ملاقات ایشان از منزل بیرون آمدیم از کاسب و مأمورین دولت سراغ ایشانرا میگردفتم ، با آنکه ایام حج همه شخصیتها در مکه تحلیل میروند ورود ایشان برای عموم محسوس بود! مارا با داره امن عام راهنمایی نمودند از مسجد الحرام عبور کردیم ، از رئیس اداره محل آیت الله را پرسیدیم شرطه ای را با ما همراه نمود ، نزدیک یکی از درهای بیت اطاعتی است که مقابل آن عده نظامی ایستاده از پله ها بالا رفتیم وارد اطاق شدیم آیت الله کنار درهائیکه مشرف بخانه است نشسته اند معلوم شد از همانجا مارا میدیدند و انتظار داشتند ، پس از احوالپرسی راجع باختلاف ماه با ایشان بحث کردیم ، بعضی همراهان ایشان گفتند ماه در شب جمعه در بعضی نقاط ایران دیده شده ، بعضی هم ادعای رؤیت نمودند ، در این بین چند نفریکه از طرف ایشان بملاقات ولیعهد سعودی رفته بودند از وضع ملاقات و تشریفات صحبت میگردند ، منتظر بودیم بدانیم از این ملاقات برای امور بین المللی اسلامی یا اصلاح امرحاج ، وحجاج ایرانی چه نتیجه گرفته اند ، ولی بیشتر تعریف اطاق وخانه و کیفیت پذیرائی بود !! یکی از ملاقات کنندگان می گفت : جات خالی بود فلانی : هوای اطاق ولیعهد مثل دربند خنک بود !! حرکات بعضی از همراهان چنان زننده بود که مأمورین سعودی را متوجه می نمود ، چه باید کرد آفت بیشتر بمیوه های شیرین میرسد !! ظهر شد بانك اذان از دل مسجد الحرام برخاست ! دوازده صوف در مدت چند دقیقه پشت هم منظم گردید ، مسجد تاراهوها پر شد ، بعضی از مأمورین که وظیفه شان مراقبت آیه الله بود از همین جا اقتداء کردند ، بجا بود چنانکه در دستورات ائمه طاهرین است ماهم بصف جماعت می پیوستیم ! ولی نشستیم تا نماز تمام شد بعضی از مأمورین با تعجب نگاه میگردند ، از آیت الله درخواست نمودم که بلافاصله برای نماز برخیزند ایشان برخاستند عده از حجاج ایرانی هم بامابراه افتادند مأمورین انتظامی سعودی همراه بازمیگردند وارد مسجد شدیم عده از حجاج مصری و غیر مصری ایستاده تماشا میگردند مامشغول نماز شدیم ، حجاج آیه الله را بیکدیگر نشان میدادند ، از این توجه واحترام ونام وآوازه برای نزدیکي مسلمانان و از میان رفتن سوء تفاهمات استفاده های خوبی ممکن بود برده شود ، ولی ایشان دچار تقاهت وفشارهای فکری بودند اطرافیان عاقل و صالح ایشان هم در اقلیت بودند !!

امروز که پنجشنبه و بحسب اعلام حکومت سعودی روز ترویبه و هشتم ذالحجه است ، باید آماده احرام و حرکت بسوی عرفات شویم ،

و از آنجا بمشعر الحرام و منی برگردیم تا بعد از طواف و سعی، عمل حج را که یکی از ارکان اسلام است بیابان رسانیم، در زمانهای گذشته این راه را با شتر و پیاده می پیمودند، و بیشتر از آن، متحمل زحمت حمل آب هم میشدند ولی امروز با قناتی که بهمت مردانه زبیده زن هارون کشیده شده اگر کارکنان دولت مانع نشوند و بقیمت جان نقر و شند آب در عرفات و منی! به آسانی بدست می آید، اشکال رفت و آمد بعرفات و منی هم باروز افزون بودن وسائل نقلیه کمتر از زمانهای سابق نیست! چون وسائل حمل و نقل و چادر بدست دولت است کسی باختیار خود نمیتواند فراهم سازد! ۲۰۰ ریال، قریب چهارصد و پنجاه تومان برای یک چادر در عرفات و منی باید داد که بیش از دوازده نفر نباید از آن استفاده نمایند، گاهی از یک چادر پول دو چادر هم گرفته می شود! برای کرایه از مکه بعرفات و بازگشت به منی و مکه که مجموعاً بیش از هفت فرسخ نیست از هر نفری یکدینار (قریب بیست تومان) باید داد! ما هم این پولها را تحویل مطوف دادیم.

بعد از ظهر پس از نماز در مسجد الحرام محرم شدیم، در فضای یکی از کویهای مکه مقابل محل مطوف جمع شده منتظر وسیله حرکتیم، قدری از شب گذشت نام ما را خواندند، با اثاث لازم و سبک سوار کامیون شدیم، از کوههای تنک و خلال ماشینهای زیاد، ماشین بزحمت رد شد، از میان دورشته کوه شرقی و غربی قدری بطرف شمال رفت، آنگاه بطرف دست راست و بسوی مشرق پیچید، بانک ذکر و تلبیه و تکبیر، نهره و بوق ماشینها در میان شرفزار و پست و بلندی درهها، کوه و دشت را پرصدا کرده! شعاع مضطرب چراغهای ماشین از پائین، نور آرام و سرد ماهتاب از بالا، بر سینه و خلال کوههای سیاه و مهیب آرام و پیکر سفید احرام پوشان متحرک تاییده، سکوت عمیق کوههای سیاه طبقات الارضی با حرکات بی قرار رهروان خدا جو منظره مهیبی از سکوت و حرکت پدید آورده!! ماشینها در طول و عرض یکدگر از زمینهای شنزار و روی تخته سنگها و از خلال کوههای منی پیش میروند، ناگاه بفضای بلند و بازی رسیدیم، تا چشم کار میکند چادرها پهلوی یکدیگر دیده میشود! اینجا بیابان عرفات است، ماشین از میان چادرها گذشت تا در محلی که چادرهای مطوف ما زده شده بود ایستاد بلباس سبک احرام چابک از ماشین پیاده شده چادری را اشغال کردیم روی بوتههای خار و خاک نرم، بساط را پهن کرده، همه چیز داریم، آنچه نداریم آبست، صدای آب فروشها مثل ناله مستانه گریه های نر از دور به